

شاهزاده خانم و نخود

نوشته حین، م. متسون

-

شخصیت ها	ابزار صحنه	قطعات دکور
شاه	سید حاوی لباس	داخل قصر با نرده هایش
شاهزاده هری	شنل گون	فهرست نام شاهزاده خانمها روی یک پایه
شاهزاده خانم ویلهلمینا، (شخصیتی نفرت انگیز)	لباس و کلاه شب گون	میز
شاهزاده خانم گون		تخت خوابی با چندین تشک

داستان معروفی از هانس کریستین اندرسن با سه صحنه و تنها یک چیدمان، که برای دو عروسک گردان طراحی شده است.

موسیقی آغازین

صحنه اول: داخل قصر در سمت راست صحنه یک میز قرار دارد و در سمت چپ صحنه پایه ای که فهرست نام شاهزاده خانمها روی آن نصب شده است.

(شاهزاده هری از سمت چپ صحنه وارد می شود. سرش پایین است و به فهرست نام شاهزاده خانمها نگاه می کند. سپس به سمت جلو و عقب راه می رود).

شاه: من شاه ویلکنشایرماين هم پسر، هری.

ما دنبال دوشیزه ای زیباتیم،

که شود برایش همسری.

شاهزاده: به دنبال کسی نیستم

که زیبا و کامل است.

عروسی مهربان خواهم

که شیرین و نازکدل است.

چرا این قدر ازدواج برای من سخت است؟

شاه: پسر، خودت خوب می دانی که همسر تو باید یک شاهزاده خانم باشد.

شاهزاده: فهرست این شاهدخت‌ها را دیده‌ام، همه با شکوه و با جلال هستند. ولی من از کفش طلا و لباس زربافت بدم می‌آید ...

شاه: هنوز یک نفر هست که باید او را ببینی. (به فهرست نگاه می‌کند). او ذاتاً یک شاهزاده خانم است. او می‌تواند همان دختری باشد که به دنبالش می‌گردی.

صدای شیپور

(شاه و شاهزاده هری به سمت چپ صحنه نگاه می‌کنند)

ویلهمینا: (از سمت چپ صحنه وارد می‌شود)

اکنون شما مفتخرید

ویلهمینا را ببینید.

اجداد نام آور من،

شاه سلنا بوده‌اند.

این سر سربلند بین

لایق تاج است و نگین

دماغ من، عین دماغ ملکه

نژاد من نژاد برتر از همه

نگاه کنید لباسمو

جواهرات نامو!

شاهزاده: متشکرم، ولی شما به درد من نمی‌خورید.

ویلهمینا: من این همه راه آمده‌ام. دلچنان من بارها در گل فرو رفت!

شاهزاده: ما هرگز به درد هم نمی‌خوریم.

ویلهمینا: بسیار خواهی شد پشیمان

وقتی بدانی من که بودم،

و تو از دستم دادی چه آسان!

شاهزاده: عزیزم، تقدیر چیز دیگری است.

(ویلهمینا با خشم و هیاهو از سمت چپ صحنه خارج می‌شود)

شاه: او، او یک شاهزاده خانم واقعی بود. بدون شک.

شاهزاده: ولی پدر، زندگی با او برایم بود بس سیاه و تار

آن پرنده پُر صدا بود و برایم پُر ز آزار!

همه این‌ها به همین اندازه بدند! (نگاهی به فهرست می‌اندازد)

یکی از آنها به شدت بود و قیح

آن دگر می‌گفت بسیار می‌باشد ملیح!

آن یکی بر فرش می‌انداخت هی آب دهان.

آن دگر هم بود تنها فکر نان.

دیگر حسابی خسته‌ام، دیگر نمی‌خواهم!

پس چرا روشن نمی‌گردد چراغی بر سر راهم؟

من چرا مانند هر مردی نباید برگزینم همسری

فارغ از آداب شاهانه، رسوم افسری؟

شاه: این قانون ویلکنشایر است. این حکم قدیمی پادشاه است. شاهزاده فقط باید عروسی از خاندان سلطنت انتخاب کند.

شاهزاده: من از این قانون ابلهانه و احمقانه متنفرم! من از این زندگی سراسر آمیخته با تنهایی متنفرم! این طور که ما پیش می‌رویم، من هرگز قادر به ازدواج نخواهم بود! (پشت به پادشاه می‌کند).

شاه: ما هرگز در خانواده مرد مجرد نداشته‌ایم. می‌دانم که بالاخره می‌توانیم برای شاهزاده‌ای پیدا کنیم. کمی صبر کن تا همه چیز درست شود (آرام به بازوی شاهزاده می‌زند/ صدای باز شدن در). این سر و صدای دم در از چیست؟ گویا کسی را راه داده‌اند. اما چه کسی در این طوفان ممکن است به سفر آمده باشد؟

شاهزاده: من می‌روم بینم کیست.

(شاهزاده از سمت چپ صحنه خارج می‌شود).

شاه: (نگاه می‌کند که ببیند چه کسی می‌آید). وای، عجب شب ترسناکی! جاده‌ها امشب بسیار خطرناکند. بر در قصر که بود؟

(شاهزاده و گون از سمت چپ صحنه وارد می‌شوند). این دیگر کیست؟ یک یتیم خیس و آلوده؟

گون: ببخشید که مزاحم شدم. راهم را در طوفان گم کرده بودم.

شاهزاده: او نیاز به غذا و آتش برای گرم شدن دارد.

شاه: (به او نگاه می‌کند) تو نیاز به کمک داری.

شاهزاده: به لباس خشک هم احتیاج دارد.

شاه: او را به آشپزخانه ببر. جای گداها آنجاست.

گون: اوه، نه. من یک شاهزاده خانم هستم، قربان.

شاه: چه مسخره! نه ظاهرت شبیه شاهزاده‌هاست، نه صدایت.

شاهزاده: پدر، بگذارید برایمان سخن بگویند.

(مکت، شاه و گون سرمیز می نشینند).

گون: من گون از اهالی اورانگدیا هستم. پدرم شاه آنجا بود.

شاه: چگونه ثابت می کنی؟

گون: هیچ چیز برای اثبات آن ندارم. شاهنشاهی ما سقوط کرد. والدینم مُردند. منم از آن زمان آواره گشتم. داستان شما را شنیدم و برای دیدن شاهزاده، پسر شما به اینجا آمدم.

شاه: تو شاهزاده خانمی؟ ها! نه تاجی، نه ندیمه ای!

شاهزاده: او ویژگی های شاهانه دارد.

شاه: ولی او به چیزهای دیگری هم نیاز دارد، پسر.

گون: اگر حرف مرا باور ندارید، نمی توانم شما را سرزنش کنم. فقط جایی برای خواب به من بدهید، تا فردا دوباره به سفرم ادامه دهم.

شاه: بسیار خوب. تو رختخوابی مناسب خواهی داشت.

گون: متشکرم. لطف دارید.

شاه: (به شاهزاده) برو بین آیا به او رسیدگی می شود یا نه. (شاهزاده و شاهزاده خانم خارج می شوند). راستی که عشق، عاشق را کور می کند. دیدم پسر چگونه به او نگاه می کرد. پسر شیفته او شده است. این دختر مشکلاتی برایش ایجاد خواهد کرد که فکرش را هم نکرده بودم.

(شاهزاده با هیجان وارد می شود)

شاهزاده: عجیب است. نمی دانم چرا احساس می کنم که او راست می گوید. او شیرین و دلنشین و مهربان است، او دختری است که من دوست دارم.

شاه: این قدر هیجان زده نشو. به گمانم این دختر حقه باز است.

شاهزاده: نمی خواهم این فرصت را از دست بدهم.

شاه: یا مرتکب اشتباهی به این بزرگی بشوی!

شاهزاده: من بالاخره دختری را یافتم که در تمام عمر به انتظارش بودم- باور دارم که داستانش واقعی است، و مایلم که او همسرم باشد.

شاه: صبر کن. به گمانم راهی وجود دارد که صداقت او را اثبات کند. یک امتحان قدیمی از او می گیریم، امتحانی که خطا نمی کند.

این کارها را بکن: بهترین لحاف و تشک پر قو را آماده کن. همگی باید محکم و مناسب باشند. این امتحان را یکبار برای همیشه انجام می دهیم.

شاهزاده: بسیار خوب، بسیار خوب، بهتر است عجله کنیم. (بیرون می روند)

موسیقی انتقالی

صحنه دوم: اتاق خواب قصر. تخت خوابی با چندین تشک در وسط صحنه قرار دارد.

(شاه و شاهزاده وارد می شوند)

موسیقی می رود.

شاه: ببین، اکنون زیر تمامی این تشک ها، این نخود کوچک را قرار می دهم.

شاهزاده: بسیار خوب، ولی این چه چیزی را ثابت می کند؟

شاه: پسر، به من اعتماد کن. پوست یک شاهزاده خانم واقعی بسیار نرم و حساس و ظریف است. اگر گون یک شاهزاده خانم واقعی باشد، وجود این نخود را احساس خواهد کرد. بیا، آینده تو به این بستگی دارد.

شاهزاده: آینده من؟ (به نخود نگاه می کند) به این نخود؟

(از سمت چپ صحنه خارج می شوند. گون از سمت راست صحنه وارد می شود).

گون: آه خدای من. آیا این تخت زیبا برای من مهیا شده است؟ (از تمامی زاویه ها به آن نگاه می کند). چگونه باید در آن بخوابم؟ باید از آن صعود کنم؟ (با سختی و هنر کنان از آن بالا می رود. عجب تخت خوابی. واقعاً نیاز به خواب دارم. (در جایش غلت می خورد و ناله و شکایت می کند. هر لحظه خودش را به گوشه ای از تخت می زند).

موسیقی انتقالی

(تخت خواب ناپدید می شود).

صحنه سوم: اتاق تخت گاه شاه.

(شاه از سمت راست صحنه وارد می شود و کنار میز می نشیند. شاهزاده هم از سمت راست وارد می شود).

شاهزاده: قربان، آیا او از خواب برخاسته است؟

شاه: هنوز که هیچ اثری از او نیست.

شاهزاده: این انتظار مرا پریشان می کند.

شاه: بیا پسر، بیا. پریشان نباش. او بزودی به ما ملحق می شود. گوش کن! به گمانم اوست که می آید. (گون وارد می شود). صبح به خیر عزیزم. خوب خوابیدی؟

گون: تا صبح پلک بر هم نگذاشتم. تمام شب پیچیدم و چرخیدم و گشتم. جایم راحت نبود. بسیار خسته ام. درست همانقدر که هنگام رفتن به بستر خسته بودم. (شاه و شاهزاده به هم نگاه می کنند). احساس می کردم که یک برآمدگی در بسترم وجود دارد که هر چه جابه جا می شدم آنرا حس می کردم.

شاهزاده: پدر، آیا اکنون باور کردیدی؟

شاه: دیگر هیچ تردیدی ندارم.

شاهزاده: خدا را شکر که تردیدتان رفع شد. تو همسر آینده من خواهی بود.

گون: (با تعجب)، ولی چطور؟

شاهزاده: تو تمامی این توفیق را مدیون یک نخود سبز کوچکی.

شاه: دیگر پسر من هم می تواند ازدواج کند. بیایید همگی شاد باشیم و بخندیم. بیایید جشنی بگیریم، تا شما سراسر عمر به خوشی زندگی کنید.

پایان

نکات تولیدی:

فهرست نام شاهزاده خانمها- فهرست نام این افراد می تواند روی یک جعبه شیشه تریبون، یا یک میز قرار گیرد.

میز- یک پارچه زربافت قشنگ می تواند یک جعبه معمولی را شبیه به یک میز سلطنتی کند.

تخت خواب با چند تشک- این ابزار را می توان از جعبه ای ساخت که سه طرف آن با نوارهای پارچه ای رنگی پوشیده شده است، و این نوارها یا به هم چسبیده اند، یا کنار هم دوخته شده اند. بالای جعبه را باید بُرید تا بتوان دست عروسک گردان را در آن قرار داد. پتو و بالش را هم باید به بالای جعبه چسباند. زمانی که شاهزاده خانم در داخل رختخواب است، دست دیگر عروسک گردان می تواند زیر لحاف برود تا آشفتگی او را نشان دهد.

دست عروسک گردان دوم هم کمک می کند که تخت روی مقوا محکم بماند. وول خوردن و ناراحتی موجود در رختخواب باید بسیار اغراق شده باشد.